

مواضع شفافان



مرزیبه ربیعی

یکی از شعارهایی که در انتخابات قبلی مجلس خلی باکلاس بود و انصافاً برای اکثر نمایندگان فعلی مجلس هم رای خوبی جمع کرد، همین وعده تصویب طرح شفافیت آرا بود. اما این جور که پیش می‌رود، این مجلس هم تمام خواهد شد و چشم مردم به دست نمایندگان خواهد ماند تا شاید دکمه موافق را انتخاب کنند. هر چند نمایندگان خودشان حواسشان هست، اما جهت اطمینان خاطر توصیه‌هایی در این زمینه پیشنهاد می‌شود: ۱- نمایندگان محترم، حداقل کمی ادای شفافیت را دریاورید و دلایل عدم شفافیت را شفاف کنید! یک وقت مردم یادشان

خواهد ماند که حدود ۱۹۰ نفر از نمایندگان، این طرح را امضا کردند ولی برای بررسی آن جلسه غیرعلنی برگزار کرده و در آخر هم موافقان طرح مذکور کمتر از تعداد امضاها اعلام شد! به خاطر داشته باشید که مواضع سیاسی آدم که بلا تشبیه مثل مواضع آمپول زنی‌اش نیست که گاهی شلش کند و در خفا آن را تغییر دهد. ۲- نماینده محترم، تکلیف‌تان را با خودتان مشخص کنید. اگر از آن دست نمایندگان مسعود شصتچی‌طور هستید و اشتباهی وارد مجلس شدید، بدانید شرایط سخت، تصمیمات شجاعانه می‌خواهد. شما که ماهی یک‌بار در جلسات بررسی گزارتانی دنا پلاس توربو شارژ اتوماتیک اهدایی حاضر شده و پس از اینکه رای ممتنع خود را ثبت کردید تا ماه بعد پیدایتان نمی‌شود، همان

نه به کنجاوی!



امین شفیعی

آدم تا بدهم تهنیت! گفت فضولی؟ بی‌وفا دوست! چه شد معرفت؟ گفت فضولی؟ پیرمردی به جوان گفت که بی‌تجربه خام! بنشین تا که دهم مشورت! گفت فضولی؟ پسر با ادبی دیدم و پرسیدم از ایشان که چه بوده متد تربیتت؟ گفت فضولی؟

صحنه‌سازی که خودش را روی ماشین من انداخت گفتمش چند شد آخر دیهات؟ گفت فضولی؟

استوری کرد سلبریتی و دایرکت بدادم که «لقت» تایپ شد آنجا لغت! گفت فضولی؟

میم ه مرخصی آمد! گفتمش میم ه اصلاً چقدر مانده ز محکومیت؟ گفت فضولی؟

گفت این خلق ولی نعمت مايند! بگفتم: که چه شد وعده شفافیت؟ گفت فضولی؟

گفته بودم ز طلا بودن خود سخت پشیمان شدم ای دوست! چه شد مرحمت؟ گفت فضولی؟

قلب شفاف

فرشته پناهی

قلباً شبیه آینه شفاف و ساده‌ایم هر چند بین کار کمی گاف داده‌ایم

که‌گاه طبق مصلحت روز، ساکتیم اما اصالتاً همه شفاف زاده‌ایم

از بس که صاف و ساده و شفاف و روشنیم مانند نامه‌های کمی سر گشاده‌ایم

هر طرح را که یک تنه تصویب می‌کنیم در زیر ذره‌بین عدالت نهاده‌ایم

آرام و بی صدا شده تصویب طرح اگر اشکال نیست چون همه یک خانواده‌ایم!

شفافیت که قابلت نیست ملنا! تا پای جان به عشق شما ایستاده‌ایم

ظرف سه سوت طرح به تصویب می‌رسد از بس شجاع و با جتم و با اراده‌ایم

اما نپرس کی به کجا رای داده است! چون خالی از فیگور وادا و افاده‌ایم

کلاً به عشق روی شما طرح می‌زنیم جان خود نم، جان شما فوق العاده‌ایم!

کتاب‌کشی



فهیمة انوری

به عزت و شرف لا اله الا الله جنازه می‌برد این جمع شیک، با اکراه

گرفته گوشه تابوت را، خود قاتل کشیده توی قبر کن، برایش کل

نموده پخش، فلش، فیلم طنز تکراری شده‌ست مضحک و بی‌غصه، این عزاداری

نشسته گوشه‌ای، هدفون! در عالمی دیگر! دلش خوش است و پلی کرده باز «قرص قرم»

در این میانه، یکی بازی‌اش گرفته، عجیب «کراس بای»، است، ولی آمده به هر ترتیب

شده‌ست گیم آور و می‌کند فقط غرغر که بوده این خفن باکلاس؟ PS4

کلب‌های مفرح گذاشته، تبلت برای شام، نشان داده عکسی از کنتل

موپایل، تا بدمد توی روح مرده، نشاط هر آنکه آمده را کرده‌است «هات اسپات»

تمام جمع، خوشند و «کتاب» را کشتند نشسته‌اند، چنان جغد و خواب را کشتند

موپایل گفت: «عزیزان! کتاب در گور است بساط فاتحه‌خوانی به لطف ما جور است

برای ماندن او توی عالم اموات و برنگشتن وی، فاتحه مع الصلوات»

دس بهش زدین نزدینا! ما همینجور خاکی دوشس داریم!



هر چیزی فکرتش را بکنید نیازمندیم!



فرزانه زینلی

به ازای هر چیزی که توی دنیا می‌بینید، یک قالب برای طنزنویسی وجود دارد و به ازای هر قالب یک نویسنده مثل امید مهدی‌نژاد هست تا از آن استفاده کند. مهدی‌نژاد جوهری قالب‌های مختلف را امتحان می‌کند که انگار به خودش قول داده صبح زود، اولین متنی که توجهش را جلب کرد انتخاب کند و سوزنه‌های طنزش را بریزد داخلش. احتمالاً قبل از نوشتن کتاب بسته پیشنهادی، روزنامه دم دستش را ورق زده و حسابی به آگهی‌های عجیب و غریبش خندیده و بعد با خودش گفته: «یه کتاب ننویسیم؟»

کتاب «بسته پیشنهادی» مجموعه آگهی‌های روزنامه‌ای است که به زبان طنز نوشته شده. در این آگهی‌ها موضوعات مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اجاره‌نشینی، استخدامی و... به چشم می‌خورد؛ درست مانند یک روزنامه نیازمندی واقعی. نویسنده در نوشتن این آگهی‌ها به سراغ موضوعاتی رفته که هر روز با آنها مواجهیم و با بزرگنمایی، مسائلی را که برایمان بی‌اهمیت شده به رویمان می‌آورد! در بخشی از این کتاب می‌خوانیم:

«برای تأمین برنامه‌های صدا و سیما به‌سانسورچی چشم پاک نیازمندیم!»



«خریدار انواع کتاب گالینگور، شومیز، رحلی، قهوه‌ای، مشکی، تاریخی، رمان مؤسسه طراحی دکور فرهیختگان»

این کتاب را نشر قاف، سال ۱۳۹۵ در ۹۶ صفحه و با قیمت حدوداً ۱۳ هزار و پانصد تومان منتشر کرده است. نسخه الکترونیک آن هم با قیمتی خیلی کمتر موجود است.

لایه‌های پنهان شعر نظامی



محمد رضا رahnابی

تا از آن عکس بگیرند و در اینستاگرام‌شان منتشر کنند.

کهنسالان این کشور که هستند
مرا بر شرفه این شغل بستند

این بیت بیانگر انتقاد شدید به یکی از مشکلات مختص زمان شاعر است؛ متأسفانه در آن زمان عده‌ای از مسئولان با وجود اینکه سن شان خیلی بالا رفته بود و طبیعتاً باید بازنشسته می‌شدند، ولی کن پست و مقام خود نبودند و از طرفی درد و خواسته‌های جوانان را نیز درک نمی‌کردند. در نتیجه شخصی مثل شاعر که دارای تحصیلات عالی به مکتب‌خانه‌های دولتی آن زمان بوده، مجبور به کار در شغلی می‌شود که هیچ ارتباطی به علاقه و تخصصش نداشته است. نموداری که از ما تا به ما همیست

طلسمی بر سر گنج الهی است

این بیت نیز انتقاد شاعر را نسبت به نمودار رشد تورم در زمان‌های بسیار دور نشان می‌دهد. به گفته شاعر نمودار رشد تورم آن قدر با شیب تند می‌بالا می‌رفته که توانایی رسیدن به ماه و پس از آن نقطه به قمر سایر سیارات را داشته است. شاعر در ادامه می‌افزاید اگر همین وضع ادامه پیدا کند، بزودی باید از خداوند بخواهیم که یک گنج تپل برایمان نازل کند تا بلکه دخل و خرجمان با هم بخواند و طلسم فقر شکسته شود، ان‌شاء‌الله.

تو مردم بین که چون بی‌رای و هوشند
که جانی را به نانی می‌فروشند

شاعر در این بیت به هوش اقتصادی بعضی از مردم زمان خود انتقاد می‌کند که پول یا مفت را خرج ادا و اطوار و قرقنبیل خویش می‌کنند و برای چیزهایی که دوزار نمی‌آزد، کرور کرور پول بی‌زبان را دور می‌ریزند. شاعر در مصرع دوم رستوران‌ها و کافی‌شاپ‌هایی را مثال می‌زند که یک تک نان و نیمرو را به قیمت خون پدرشان به جماعت می‌فروشند

ریشه بحران اوکراین، دخالت‌های امریکاست



نازین اسماعیل‌زاده



سر به سر سعیدی

کشک بادمجان ناتو



محمد اسدی

شبی با دوستان عزم دیار اوکراین نمودم. در راه کاروان نظامی ارتش اوکراین را دیدم که در بیابان اردو زده است. شوریده‌ای را دیدم که نعره برآورده بود و راه بیابان گرفته بود و یک نفس آرام نمی‌یافت. گفتمش: «از چه نعره می‌زنی؟ آیا لشکر روس بر شما حمله آورده‌اند؟» گفت: «خیر. اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته؛ این شرط آدمیت نیست، مرغ تسبیح گوی و من خاموش.» گفتم: «من آن مرغ را ذبح می‌کنم که خاطر ت آرام گیرد. حال بگیر آسوده بخواب.»

زلنسکی رئیس، من را به خیمه خویش در آورد. او را گفتم: «این پوتین مادر مرده، بلادت را به توپره کشید که دست از این لجاجت بردار و چوب در لانه زنبور نکن.» زلنسکی لاتی‌اش را پر کرد و گفت: «مرا هراس از پوتین نیست که پشت به لشکریان ناتو گرم است. تاک از فرانس می‌آورم و پوتینگ از امریک؛ منجنیق از روم می‌آورم و زره از انگلیس!» با این انبوه لشکریان ناتو، مرا هراس از هیچ خری نیست. «این سخن را گفت و باز نعره شوریده به گوش رسید. بیرون آمدم و شوریده را عتاب کردم که: «همه را زا به راه کردی. گفتم که می‌دهم مرغ‌ها را همگی سر ببرند.» گفت: «چه می‌گویی؟ نعره‌ام از حمله لشکریان روس است. ببین از زمین هوا بر ما هجوم آورده‌اند.» بی‌درنگ به خیمه زلنسکی بازگشتم و گفتم: «چه نشسته‌ای که لشکر روس بر ما فرود آورده‌اند. پس چه شد این لشکریان فرانس و امریک و روم و انگلیس که به آنها می‌نازیدی؟» همان دم بانگ شوریده برآمد و گفت: «منت خدای را عزوجل که کاروانیان ناتو را به کمک ما فرستاد.» زلنسکی مرا زبان درآورد و گفت: «دیدی گفتم؟ دماغت سوخت؟ این هم از ناتو.»

با زلنسکی از خیمه بیرون شدید تا کمک‌های ارتش ناتو را به دیده خود بنگریم. تا چشم کار می‌کرد اشتراک ناتو در بیابان گسترده بودند. زلنسکی از بار این اشتراک پرسید. وزیر پاسخ داد: «صدونپناه شتر بار کشک از امریکی رسیده است و صدونپناه شتر بار بادمجان از انگلیس.» زلنسکی را به طعنه گفتم: «امشب را کشک بادمجان بار بگذارید و به سربازان بدهید تا صبح فکر چاره‌ای کنید.» آن شب زلنسکی کشک بادمجان سیری خورد و نعره زان بگریخت.